

## بحث مدرنیته از دیدگاه فلاسفه غرب

فرح دوستدار

بحث مدرنیته یا برخورد سنت با تجدد یکی از مسائل اساسی جامعه روشنفکران ایرانی در ۱۵۰ سال گذشته می‌باشد. الگوی فکری تجددطلبان و مقیاس و میزان پیشرفت و ترقی برای آنان مسلماً جامعه صنعتی غرب است و حال آنکه تحوّل مدرنیته بنا به عقیده بسیاری از فلاسفه غربی در سیر تکاملش در چند قرن گذشته تبدیل به نوعی سنت گردیده. برخی از منتقدین جوامع صنعتی بر این عقیده‌اند که تمدن مدرن با ارزش‌هایی که خود به وجود آورده دیگر قادر به حلّ مشکلاتش نمی‌باشد در نتیجه نیازمند ارزش‌هایی پسامدرن یا ماورای مقیاس‌های کنونی می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

گروه دیگری از فلاسفه غربی مدرنیته را فرایندی ناتمام می‌دانند بنا به نظریه این گروه جامعه مدرن کماکان دارای ذخائر معنوی می‌باشد و قادر است مسائل و مشکلات کنونی خود را حلّ و فصل نماید.<sup>(۲)</sup> جامعه متفکر ایرانی در بحث مدرنیته لاجرم در مقابل تعدادی سؤال قرار می‌گیرد: قافله عقب مانده تمدن ایرانی در پی کدامین مدرنیته روان است؟ آیا هدف نقل مکان از سنتی به سنت دیگر می‌باشد؟ جوامع مدرن کنونی هم اکنون با چه مشکلاتی در نبرد هستند؟ ایرانیان چگونه می‌توانند از تجربیات چند قرن گذشته مغرب زمین بهره‌ور گردند؟

جهت درک بحث فلسفی مدرنیته و سیر تحوّل آن در چند قرن گذشته می‌باید سه مفهوم کلی را در مد نظر قرار داد: ۱- مدرن ۲- مدرنیسم ۳- پسامدرن یا Postmodern.

۱- مدرن چیست؟ تحولات عمیق علمی و فلسفی و اجتماعی در اروپا ثمره وقایعی است که از اواخر قرون وسطی به وقوع پیوست و رفته رفته موجبات دگرگونی‌های عمیق گردید. در اثر جنگ‌های صلیبی اروپا با فرهنگ آسیا آشنایی پیدا کرد و کتب یونانی که در دانشگاه‌های اسلامی تدریس می‌شد به اروپا آورده شدند. علم یونان قدیم موجب تحوّل رنسانس گردید و در نتیجه آن تصویر انسان و نحوه تحقیقات علمی که تا آن زمان در سیطره قدرت کلیسای کاتولیک بود و از واتیکان هدایت می‌شد دگرگون گردید. رنسانس از سوی دیگر موجب جلوه جنبه‌های دنیایی گردید و رؤسای دین را به لذاذ دنیوی سوق داد. فساد و قدرت‌طلبی رؤسای دین منتهی به جنبش‌های

جدید دینی در داخل جامعه مسیحی گردید و زمینه را جهت ایجاد مذاهب مختلف پروتستان فراهم ساخت. نقطه عطف این تحولات را تاریخ نویسان دو انقلاب صنعتی در انگلستان و سیاسی در فرانسه ذکر می‌کنند.

تغییر و تبدیل‌های عصر جدید با آمال و هدفهای والایی همگام بود. از جمله اتکاء به نیروی فهم و درک انسان - شناخت بهتر طبیعت و انسان به وسیله علوم تجربی - احترام به شرف و منزلت فرد انسان بدون توجه به نژاد و ملیت و طبقه اجتماعی او، سعی در شناخت حقیقت به وسیله قوه عقل - در جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی تولید بهتر و ارزان‌تر کالا و فراهم ساختن موجبات رفاه همگانی - در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی شناخت برابری انسان‌ها در مقابل قانون و تضمین آزادی افراد به وسیله قانون - محکوم کردن نظام ارباب و رعیتی و همچنین بردگی انسانها - جدا ساختن دین از سیاست و تضمین آزادی انسان‌ها جهت انتخاب دین و عقیده شخصی به وسیله ایجاد سیستم حقوق مدنی. اما عملی ساختن آمال والای انقلاب فرانسه در اوائل قرن ۱۹ میلادی یعنی در دهه‌های اول پس از انقلاب با مشکلات و موانع سختی برخورد نمود.

انقلاب فرانسه که در سال ۱۷۸۹ واقع گشت، موجب هرج و مرج اجتماعی و سیاسی گردید و منجر به تشکیل دولتی استبدادی شد. با افزایش قدرت ناپلئون لشکر فرانسه خطری جهت استقلال کشورهای اروپایی گردید. در سالهای اولیه قرن ۱۹ میلادی ناپلئون نواحی مجاور کشور خود را تسخیر کرد و از جمله کشور آلمان را کاملاً در تحت سلطه خود درآورد. معروف‌ترین فیلسوف این زمان هگل (Hegel) که در جوانی همراه با بقیه فلاسفه روشنگر با آرمان‌های انقلاب فرانسه موافقت داشت، عمیقاً تحت تأثیر وقایع سیاسی این دوران قرار می‌گیرد و همگام با فلاسفه معروف آن دوران مانند فیشته (Fichte) و شلینگ (Schelling) به مکتب ایده‌آلیسم می‌پیوندد. مکتب ایده‌آلیسم به وسیله کانت تأسیس گردیده بود و هدف آن طرح نظام جدیدی برای فلسفه - سیستم فکری و نظم اجتماعی بود. ایده‌آلیست‌ها بر این عقیده بودند که دیانت مسیحی جوابگوی نیازهای عصر جدید نمی‌باشد و حال، فلسفه موظف است این خلاء را پر نموده و نظام جدیدی را طرح‌ریزی نماید. پس از شکست و عقب نشینی ناپلئون کشورهای اروپایی به جستجوی نظام جدیدی جهت تأمین استقلال ملی خود برمی‌آیند. در این زمان یعنی در دهه دوم قرن ۱۹ میلادی هگل در برلین پس از وفات فیشته (Fichte) فیلسوف معروف آن زمان جانشین او گردیده بر کرسی استادی می‌نشیند. او به تشویق دولت آن زمان سیستم ایده‌آلیسم مطلق را طرح می‌کند و ملت‌گرایی یا

ناسیونالیسم را هم‌ردیف ایمان دینی قرار می‌دهد و به عبارتی ملیت پرستی را جایگزین خداپرستی می‌سازد.

پس از مرگ هگل طرفدارانش به دو گروه تقسیم می‌گردند. هگلی‌های قدیمی یا دست راستی که معتقد بودند فلسفه هگل با مسیحیت و البته مذهب پروتستان منافاتی ندارد. گروه دیگر که هگلی‌های جدید و یا دست چپی می‌باشند و مارکس و انگلز یعنی شاگردان هگل در رأس آن قرار دارند، سیستم او را مورد استفاده در تئوری‌های خود قرار می‌دهند و ایده‌آلیسم او را نفی کرده و فلسفه مادی را جایگزین آن می‌سازند. در نتیجه ایده‌های والای عصر روشنگری و انقلاب فرانسه منجر به دسته بندی و ایجاد ایدئولوژی‌های مختلف می‌شود و هر گروه ارزش‌ها و اخلاقیات مورد نظر خود را سرلوحه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی قرار می‌دهد. از این زمان یعنی از نیمه‌های قرن ۱۹ میلادی بدینی نسبت به ایده‌آل‌های عصر روشنگری که پایه‌های تمدن مدرن را تشکیل می‌دهد، رایج می‌گردد و در گوشه و کنار عقل‌گرایی مطلق را سرزنش کرده و مسئول هرج و مرج‌های اجتماعی و سیاسی می‌دانند در نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی مفهوم مدرنیسم و به عبارت دیگر انتقاد مدرن‌گرایی مطرح می‌گردد.

۲- مدرنیسم چیست؟ مفهوم مدرنیسم ابتدا در ارتباط با هنر و ادبیات مدرن و نقد ادبیات رایج قرن ۱۹ بکار برده می‌شود. سپس انتقاد مدرنیته وارد فلسفه نیز می‌گردد. مدرنیسم آغاز مرحله‌ای است که فلسفه واکنش نشان داده و ارزش‌های خود را به زیر سؤال می‌برد. در نتیجه مفاهیم بنیادین عصر روشنگری مانند عقل‌مداری، جستجوی حقیقت، مفاهیم روشن و کلی همه به زیر سؤال برده می‌شود و ادعای فلاسفه روشنگر که فرد انسان را با توسل به نیروی عقلش کاشف حقایق می‌داند مورد شک و تردید قرار می‌گیرد. یکی از نظریات رایج در عصر روشنگری اعتقاد به پیشرفت دائمی علم به سوی کمال و کشف حقایق جهان بود. این نظریه در مدرنیسم مورد تردید واقع می‌گردد. البته نقد مدرنیته مطلبی نسبی بوده و مورد قبول کلیه فلاسفه نمی‌باشد. برخی مانند تئودور آدورنو (Adorno) جامعه‌شناس و فیلسوف معروف آلمانی و والتر بنیامین (Benjamin) نویسنده و نقاد اجتماعی که هر دو یهودی تبار و در دوران جنگ جهانی دوم می‌زیستند سال ۱۸۵۰ را آغاز مدرنیسم می‌دانند برخی دیگر مانند براد بری (Brad Bury) و مک فورلن (Mc Forlane) شروع آن را سال ۱۸۹۰ می‌دانند. عده دیگری نیچه (Nietzsche) را نقطه عطف هنر و فلسفه و شروع نقد آن قلمداد می‌کنند.

نیچه این سؤال را مطرح می‌سازد که علامت مشخصه یک فیلسوف عقب مانده چیست؟ جواب او آن است که چنین فیلسوفی گمان می‌کند که می‌داند حقیقت چیست، خدا چیست، هدف کدامست و راه درست چه راهی است.

با جمله معروف نیچه که می‌گوید «خدا مُرد» شخص عرفان‌گرا نه تنها به مرگ محکوم می‌شود، بلکه نیروی عقل و درک او نیز مورد شک و تردید واقع می‌گردد. نظریات نیچه از اواخر قرن ۱۹ میلادی رفته رفته به جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی و سیاسی رسوخ می‌کند و عده بی‌شماری را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

از نظر اجتماعی و سیاسی دو جنگ جهانی قرن بیستم ضربه شدیدی به جامعه مدرن غرب محسوب می‌گردد. پس از خاتمه جنگ دوم مکتب‌های مختلف فکری و علمی علی‌رغم تفاوت‌های فاحش در این مسئله به توافق می‌رسند که توسعه اقتصادی و اجتماعی و ایجاد رفاه عمومی شرط لازم پیشرفت است. بر اساس این نظریه در سالهای ۵۰ یعنی دهه اول پس از خاتمه جنگ جهانی دوم خصوصاً در ایالات متحده آمریکا مسئله چگونگی بسط مدل توسعه صنعتی و اقتصادی به سایر کشورهای جهان مطرح می‌گردد. با خوش باوری بی‌سابقه‌ای، دانشمندان این دوران جامعه پیشرفته آمریکا را مدلی نمونه و غایت آمال کشورهای جهان تلقی می‌کنند و خود را علمداران فرهنگ جدید می‌نامند. در سالهای ۵۰ تئوری‌های [توسعه] اقتصاد ملی نقشی اساسی ایفا می‌کنند. در نتیجه این سؤال مطرح می‌گردد که چه شرایط اقتصادی باید ایجاد گردد تا منتهی به صنعتی شدن و یا مدرنیزه شدن جوامع کشاورزی و عقب مانده سایر قارات جهان گردد.

جامعه‌شناس بنام این دوران تالکوت پارسونز (Talcott Parsons) مدل تحوّل اجتماعی جهانی را طرح می‌کند که محور آن توسعه اقتصادی و صنعتی ممالک جهان است. این مدل توسعه اقتصاد جهانی در سالهای ۶۰ شدیداً مورد انتقاد واقع می‌گردد و در رأس مخالفان آن شخص تالکوت پارسونز یعنی طراح این طرح قرار دارد.

تجربه صنعتی کردن کشورهای به اصطلاح جهان سوم واضح می‌سازد که توسعه اقتصادی به تنهایی موجب پیشرفت نمی‌گردد و بعدها دیگر اجتماعی - فرهنگی - روانشناسی و سیاسی نیز حائز اهمیت است. آگاهی به این مسئله بحث مدرنیته را وارد مرحله جدیدی می‌سازد به نحوی که مسئله صادر کردن فرهنگ غرب به کشورهای عقب مانده تبدیل می‌گردد به تجزیه و تحلیل جامعه مدرن غرب. فلاسفه این دوران تمرکز روی مسائل جهان سوم و کشورهای در حال رشد را به کنار نهاده و به نقد و

تحلیل جوامع خود می‌پردازند. در این بحث‌ها واضح می‌گردد که مسئله مدرنیته کردن چنانکه تا آن زمان گمان می‌رفت به سادگی امکان‌پذیر نیست بلکه مسئله‌ای است پیچیده و چند بُعدی و در هر فرهنگ و جامعه‌ای به نحوی مخصوص به خود صورت می‌گیرد و فرآیندهای ضدّ و نقیضی را در بر دارد. به طور نمونه از سویی واحدهای اجتماعی و ملی و نژادی در اثر پیشرفت در تکاپوی استقلال و جدا شدن از واحدهای بزرگ ملی می‌باشند، در حالیکه وابستگی واحدهای مختلف به یکدیگر در سطح بین‌المللی رو به افزایش است.

از نیمه‌های دهه ۶۰ نقد مدرنیته بسط یافته و به صورت مسئله‌ای جدی تلقی می‌گردد و از سالهای ۷۰ مسئله آلودگی محیط زیست و خطرهای ناشی از رشد یک جنبه اقتصادی مطرح می‌شود. آگاهی به بحران‌های آینده جامعه صنعتی موجب جنبش‌های جدید اجتماعی گشته و نقد جامعه مدرن صورتی همگانی به خود می‌گیرد و فلاسفه‌ای که به این نقد می‌پردازند، تحت عنوان فلاسفه پسامدرن (Postmodern) مطرح می‌گردند.

پسامدرن چیست؟ مفهوم پسامدرن ابتدا در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ در بحث‌های ادبی و بین نویسندگان امریکای شمالی مطرح می‌گردد. برخی معتقدند که بحث پسامدرن ابتدا در معماری مطرح گردیده و حال آنکه در معماری پانزده سال بعد از این تاریخ یعنی از سال ۱۹۷۵ سبک پسامدرن ایجاد می‌گردد.

نقد فرهنگ مدرن و به زیر سؤال بردن مقیاس‌ها و ارزشهای آن در پسامدرن به اوج خود می‌رسد. نظریات متفکرین مختلف در مورد مدرنیسم و پسامدرن به حدی پراکنده است و به انواع گوناگونی بیان می‌گردد که به هیچ وجه بعد زمانی معینی را نمی‌توان برای آن تعیین نمود. در نتیجه پسامدرن دوران معینی نمی‌باشد. چنانچه پسامدرن را نقد مدرنیته و تمدن مدرن بنامیم آن نیز به حدی دچار گوناگونی افکار است که توافق در مورد آن امری محال به نظر می‌آید.

برخی از منتقدین مانند دانیل بل (Daniell Bell) دوران بعد از جنگ جهانی دوم را دوره پسا صنعتی یا (Postindustrial) می‌نامند و برخی دیگر پسامدرن را دوره‌ای از تمدن مدرن قلمداد می‌کنند. با توجه به اینکه در مورد تاریخ شروع آن نیز نظریه‌های مختلفی موجود است آنچه که در بین طرفداران پسامدرن مشترک است به زیر سؤال بردن اصول بنیادی فلسفه مدرن می‌باشد بدین قرار:

۱- شناخت حقیقت به وسیله عقل و علم تجربی - فلاسفه عصر روشنگری بر این

عقیده بودند که آنچه ما از اشیاء و طبیعت درک می‌نماییم جلوه‌ی ظاهری آنست نه حقیقت واقعی. نیچه که به عقیده‌ی برخی، از بنیان نقد مدرنیته است به کلی وجود حقیقتی در پس اشیاء را رد می‌کند. شناخت حقیقت که هسته‌ی مرکزی فلسفه‌ی افلاطون تا هگل بوده است با نیچه از اعتبار ساقط می‌گردد. فلاسفه‌ی پسامدرن با نیچه هم عقیده‌اند که آنچه به نام حقیقت پیوسته مورد مدح و ثنای فلاسفه یا روحانیون دینی بوده است چیزی غیر از روش بیان مطلب یا کلمه و گفتار نیست که در زمانی عنوان گردیده و به مرور ایام به صورت شعر و یا نثری زیبا درآمده و رفته رفته جزئی از سنت قوم و یا ملتی شده است. در نتیجه پسامدرن حقیقت را مسئله‌ای قراردادی می‌داند که به زمان و مکان ارتباط می‌یابد و حال جستجوی حقیقت را امری مضر و زیان آور می‌داند.

۲- پیشرفت دائمی به سوی هدفی غایی مورد انتقاد پسامدرن واقع می‌گردد. نیچه نظریه‌ی فلاسفه عهد عتیق را رواج می‌دهد که طرفدار گردش دورانی و بازگشت همیشگی وقایع بودند. در نتیجه پیشرفت، روندی تکراریست و چرخ گردون به خودی خود در چرخش است. هدف نهایی موجود نیست. استقرار عرش الهی بر روی زمین مسئله‌ای پوچ و بی‌معناست. امور جامعه تنها نتیجه‌ی تصادف است. تنها مسئله‌ای که نیچه به نظریه‌ی تاریخ دورانی عهد عتیق اضافه می‌کند آنست که هر چرخش جدیدی می‌تواند ارزش نوینی را به همراه آورد و ارزش جدید دوران کنونی، سوق اراده‌ی انسان به سوی کسب قدرت و برتری است.

۳- اصالت عقل را فلاسفه‌ی پسامدرن رد می‌کنند. انسان همان است که هیكل و وجود ظاهری و مادی او نشان می‌دهد و آزادی او در استفاده از امکانات بدنی و فیزیکی اوست. فکر انسان عاقل و عارف که در جستجوی حقیقت است به عنوان توهمات فلسفی رد می‌گردد. هدف انسان لذت بردن و استفاده از امکانات جنسی و کسب قدرت است تا به انسان برتر تبدیل گردد. اراده جهت کسب قدرت از موضوع‌های اصلی فلسفه‌ی نیچه می‌باشد. محرک افکار و انتقادهای پسامدرن تجربه‌های تلخ تمدن غرب ابتدا با فرهنگ مسیحی و سپس ایدئولوژی‌ها و خصوصاً مکتب کمونیسم می‌باشد. در نتیجه دین و ایدئولوژی هر دو مورد ظن و انتقاد قرار گرفته و شکاکانه ادعای حقیقت مطلق دانستن را رد می‌کنند. پسامدرن طرفدار کثرت و گوناگونی یا (Pluralism) می‌باشد - کثرت عقاید و گوناگونی راههای رسیدن به هدف مطلوب.

فلاسفه‌ی پسامدرن از مارکس و نیچه گرفته تا هایدیگر (Heidegger) و میشل فوکو و دریدا معتقدند که فلسفه‌ی روشنگری به طور کلی و فلسفه‌ی هگل خصوصاً از سویی ادعا

می‌کند که ظلم و استعمار و نابرابری‌ها را باید محکوم نمود، از سوی دیگر به نام عقل و به نوع دیگری استبداد و حکمرانی مطلق را رواج می‌دهد، به فرد انسان به نام عقل قدرت بی‌انتهای و غیرقابل دستبرد عطا می‌کند. فلاسفه پسامدرن معتقدند که فلسفه مدرن به جای قصر استبداد قرون وسطی، قصر بلوری بنا می‌سازد. آنان متفقاً بر این عقیده‌اند که باید این قصر بلوری را متلاشی ساخت تنها تفاوت موجود بین آنان در طریقه‌ای است که می‌باید این قصر را متلاشی کند.

به عقیده پسامدرن عقل چیزی جز قدرت نیست، به عبارتی دیگر، قدرت خود را در پس عقل مخفی می‌سازد و به نام او با اختیار تام حکومت می‌کند.

۴- مفهوم دیگری که فلاسفه پسامدرن‌ها نفی می‌کنند، مفهوم جهان‌شمولی یا اونیورسالیسم (universalism) می‌باشد. یعنی از آنچه که عمومی، همگانی و جهانی است گریزانند. زیرا عمومی و جهانی بودن گوناگونی را از بین می‌برد و تنها یک عقیده را به قدرت مطلق می‌رساند.

برای فرار از تمدن مدرن پسامدرن‌ها به هنر پناه می‌برند. این نظریه خصوصاً به وسیله نیچه و آدورنو بیان گردیده. حال فلسفه پسامدرن که حقیقت و جستجوی آن را پوچ می‌داند، عقل را خیال‌واهی تلقی می‌کند و به گوناگونی عقاید و افکار و راههای رسیدن به هدف عقیده دارد در مسئله اخلاقیات به بن بست می‌رسد. زیرا لازمه حل مشکلات اخلاقی توافق در اصولی همگانی و کلی می‌باشد.

در واقع مطالعه آثار فلاسفه پسامدرن لاجرم به سرگردانی و گیجی منتهی می‌گردد. یکی از معروفترین فلاسفه پسامدرن فیلسوف فرانسوی لیوتارد (Lyotard) می‌باشد. او عقیده دارد که در تمام شئون زندگی باید کثرت وجود داشته باشد عقاید مختلف همه با هم برابرند و هیچ یک برتری بر دیگران ندارد. او معتقد است که به جای جستجوی عدالت باید به کشف بی‌عدالتی‌ها پرداخت. حال آنکه او غافل از آن است که هر نوع تفکری در مورد عدالت محتاج به قبول مقیاس و میزان و اصولی همگانی می‌باشد.

فیلسوف بنامی که به مقابله با عقاید پسامدرن می‌پردازد هابرماس (Habermas) فیلسوف شهیر عصر حاضر در آلمان است. او مدرنیته را فرایندی ناتمام می‌داند و به ارزشهای روشنگری یعنی اصالت عقل - جستجوی حقیقت - و نیاز به اصولی همگانی و عمومی یا یونیورسال (Universal) کماکان معتقد است. هابرماس فلسفه عصر روشنگری را فرد مدار قلمداد می‌کند و حال آنکه مسائل جامعه مدرن را یک عقل به تنهایی نمی‌تواند حل نماید بلکه باید به وسیله مکالمه و گفت و گو یا دیالوگ (dialog) و

دیسکورز (discourse) آن را حلّاجی نمود و با همدیگر راه حل را پیدا نموده و در مورد آن توافق نمود. البتّه فلسفۀ هابرماس در مورد گفتگو و مکالمه روش و اصول آن را توجیه می‌نماید، بدون آنکه به ارزشها و مقیاس و میزان آن تکیه‌ای کند. منتقدین هابرماس او را فرمالیست (Formalist) یا فرم‌گرا تلقی می‌کنند.

در حال حاضر بحث مدرنیته یا پسامدرن بحثی پراکنده و نابسامان است. از سویی پسامدرن‌ها مدافع حفظ حقوق گروه‌های گوناگونند از سوی دیگر فلاسفۀ نظیر هابرماس نشان می‌دهند که توافق به وسیله بحث و گفتگو لازمه جامعه‌ای جهانی است. بسیاری از مسائل جهان کنونی در بین دو قطب کثرت (Pluralism) و جهانی و همگانی بودن (universalism) قرار گرفته و در موقعیت کنونی غیرقابل حل می‌باشند. به طور مثال لایحه حقوق بشر یکی از این مسائل است. چنانچه گوناگونی را به تنهایی دنبال کنیم هرگز جامعه بشری قادر نخواهد بود اعلامیه جهانی حقوق بشر را ارزش حقوقی دهد.

بحث مدرنیته در بین متفکرین ایرانی نیز بحثی پراکنده می‌باشد. گروه طرفداران مدرنیته به اصول اولیه تمدن مدرن توجه دارند و گه‌گاهی از پسامدرن نیز سخنی می‌رانند. گروه دیگری مدرنیته را نفی کرده و جنبه‌های منفی جوامع مدرن را دلیل برگشت به اصول ادیان گذشته می‌دانند.

موضع جامعه بهایی مافوق موضع هر دو گروه می‌باشد. شارع دیانت بهایی به نقد جامعه مدرن و جوامع دینی زمان خود هر دو می‌پردازد. تجدید تفکر دینی و تطابق اصول دین با عقل و علم را ارج می‌نهد و لازمه جامعه مدرن را تجدید حیات معنوی و اخلاقی به وسیله دینی جدید می‌داند. از این رو محققین بهایی می‌توانند در بحث مدرنیته نقش مهمی را ایفا نموده و نظریات جدیدی را ارائه دهند. شارع دیانت بهایی حضرت بهاءالله در آثار خود این سؤال را مطرح می‌سازند که دلیل عقب ماندگی ایران چیست. از سوی دیگر به نقد جوامع پیشرفته و صنعتی غرب که بر فلسفۀ مادی بنا گردیده می‌پردازند و در بسیاری از الواح به ارائه داروی علاج امراض عالم پرداخته و آینده درخشانی را نوید می‌دهند. شخص پژوهنده در آثار بهایی به مطالب جدیدی دست می‌یابد که بر مبنای آن می‌تواند طرح جامعه‌ای مدرن و در عین حال معنوی و اخلاقی را ارائه دهد. حضرت بهاءالله در لوح دنیا می‌فرمایند:

ای اصحاب ایران شما مشارق رحمت و مطالع شفقت و محبت



بوده‌اید و آفاق وجود به نور خرد و دانش شما منور و مزین بوده  
آیا چه شد که به دست خود بر هلاکت خود و دوستان خود قیام  
کردید.

خیمهٔ امر الهی عظیم است جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و  
خواهد گرفت.

روز روز شماست و هزار لوح گواه شما. بر نصرت امر قیام نمایید  
و به جنود بیان به تسخیر افنده و قلوب اهل عالم مشغول شوید.  
باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب آسایش و راحت بیچارگان  
روزگار است. کمر همت را محکم نمایید شاید بندگان از اسیری  
فارغ شوند و به آزادی رسند. امروز نالهٔ عدل بلند و حنین انصاف  
مرتفع. دود تیرهٔ ستم عالم و امم را احاطه نموده، از حرکت قلم اعلی  
روح جدید معانی به امر آمر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و  
آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا، این است بشارت اعظم  
که از قلم مظلوم جاری شده.

«لوح دنیا مجموعهٔ الواح صفحهٔ ۴۶ و ۴۷»

#### یادداشتها:

- ۱- نماینده این گروه را می‌توان از جمله ( دانیل بل ) دانست.
- ۲- نماینده این گروه را از جمله باید فیلسوف به نام آلمانی ( یورگن هابرماس ) دانست.